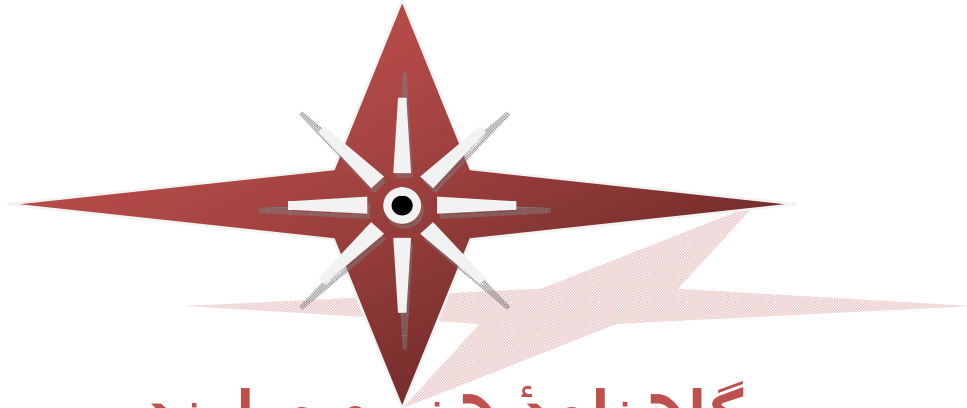




گاهنامه هنر و مبارزه

16 مارس 2011

<http://bbrecht.blogfa.com>

ادبیات مارکسیستی

کلاس ترجمه از فرانسه به فارسی توسط حمید محوی

برتولت برشت

داوری درباره یک کتاب

و

سخنرانی

در نخستین کنگره بین المللی نویسندگان

برای دفاع از فرهنگ

در ادامه

«پنج مشکل برای نوشتن حقیقت»

1935

در

نوشته ها درباره ادبیات و هنر 2

درباره واقع گرایی

1938-1933

برتولت برشت :

داوری دربارهٔ یک کتاب

من با هانز لاپمن(1) روی یک کشتی مسافری آشنا شدم، و در آنجا بود که او کتابش را دربارهٔ اردوگاه ها در اختیارم گذاشت. او اعتراف کرد که به دلیل بیماری اش به مواد مخدر روی آورده و با اظهار نگرانی از من پرسید که آیا در صورتی که آشکار شود که او مواد مخدر مصرف می کرده، نوشته هایش را بی ارزش نخواهد ساخت؟ زیرا معمولاً باورها بر این است که افراد معتاد قادر به قبول هیچ مسئولیتی نیستند. در مورد پرسش او فکر کردم و به او گفتم : «کتاب شما به نظر من مفید است زیرا حقیقت را بیان می کند. حال این که شما آن را چگونه نوشته اید از دیدگاه من هیچ اهمیتی ندارد. افرادی هستند که حتی یک قطره شراب هم ننوشیده اند و گوشت هم نمی خورند ولی چیزهایی دربارهٔ خودشان می نویسند که دیوانگی محض است، می توانستند کمی گوشت بخورند ولی به جای این که دیگران را به توپ ببندند، کمی کره به آنها بدهند که به نانشان بمالند. اگر از چنین افرادی بتوان حتی یک کلمه به ضرب مستی الکل بیرون کشید، آیا باید الکل را ممنوع کرد؟ ولی من فکر می کنم که اگر تمام الکل های جهان را هم در حلق چنین افرادی بریزند حتی یک کلمه حقیقت هم از زبان آنها بیرون نخواهد آمد. من با این که شما خودتان را به مواد مخدر ببندید موافق نیستم، و فکر نمی کنم که خود شما هم با چنین کاری موافق باشید، ولی در هر صورت مهم این است که شما کتابی نوشته اید که حقیقتی را آشکار می سازد و برای من نیز ارزش این کتاب به همین حقیقتی بستگی دارد که بیان کرده است. پس من هم دربارهٔ آن حرف خواهم زد».

من خواستم این گفتگو را در این جا به نوشته آورده و تکرار کنم، زیرا خیلی ها از اولین فرصت استفاده می کنند تا از چیز هایی حرف بزنند که هیچ ارتباطی با آنها نداشته است.

پا نوشت

1)Heinz Liepmann

27 اوت 1905 - 6 ژوئن 1966 نویسنده و روزنامه نگار آلمانی

برتولت برشت :

سخنرانی

در نخستین کنگره بین المللی نویسندگان

برای دفاع از فرهنگ

نکات مهم و دقیق درباره مبارزه علیه بربریت

ژوئن 1935

رفقا، بی آن که مدعی طرح مسائل خیلی بی بدیل باشم، می خواهم مطالبی درباره مبارزه علیه نیروهای بگویم که امروز در پی خفه کردن فرهنگ در خون و ابتذال است و به عبارت دیگر راه تنفس باقیمانده فرهنگی را در چنگ می فشارد که پس از یک قرن استثمار هنوز بر جا مانده است. می خواهم توجه شما را تنها به یک نکته جلب کنم، که از دیدگاه من، در صورتی که بخواهیم علیه این نیروها مبارزه کنیم و خصوصا وقتی که بخواهیم آن را تا نتیجه نهایی ادامه دهیم، باید برایمان کاملا روشن گردد.

نویسندگانی که با تمام وجودشان از فاشیسم بیزارند و از چنین واقعیتی ابراز وحشت می کنند، و همین احساس را در دیگران نیز مشاهده می کنند، با این وجود در موقعیت مبارزه با چنین وضعیت هولناکی نیستند. بسیاری بر این باور هستند که توصیفات و خصوصا نبوغ ادبی و اظهار نفرت صادقانه برای مؤثر ساختن بازنمایی های ادبی کافی خواهد بود. از همین رو توصیفات و صحنه پردازی ها اهمیت زیادی پیدا می کنند. نشان می دهند که جنایت صورت گرفته، و می گویند ببینید! چنین وقایعی پذیرفتنی نیست و نباید صورت بگیرد، انسان ها را می کشند، چنین جنایاتی نباید ادامه پیدا کند، توضیح و تفسیر های بلند به چه کار می آید؟ مردم بر می خیزند و دژخیمان را به سزای اعمالشان می رسانند. ولی رفقا، ما به توضیح و تفسیر نیازمندیم.

مردم بر می خیزند، شاید، احتمالا این کار به سادگی انجام می گیرد. ولی برای متوقف کردن دست های دژخیم، کار کمی پیچیده تر و مشکل تر خواهد بود. نفرت در قلب ها می تپد، دشمن نیز از کمین گاهش بیرون آمده و هویتش بر

همگان آشکار است. ولی چگونه باید بر آن غلبه کرد؟ نویسنده می تواند بگوید : وظیفه من افشا کردن بی عدالتی بوده، و مابقی کار را به خواننده بسپارد که کار را تمام کند. ولی از سوی دیگر، نویسنده تجربه خاصی را تجربه می کند. نویسنده می بیند که احساس خشم و ترحم پدیده ها و احساساتی هستند که به همان شکلی که توده ها را بر می انگیزد، به همان شکل نیز رو به خاموشی می رود. و مصیبت این جا است که به همان دلیلی که خاموش می شود ضرورت بیشتری پیدا می کند. برخی از رفقا به من می گفتند که : نخستین باری که خبر کشتار برخی دوستان را اعلام کردند، فریاد خشم همه بر خاست و کمک ها سرازیر شد. بعد صد نفر را کشتند. و وقتی هزار نفر را درو کردند و کشتارها ادامه پیدا کردند، خاموشی عمومی برقرار شد و کمک ها بیش از پیش نایاب شدند. واقعیت این است : «وقتی جنایات انباشت می شود، دیگر به چشم نمی آید. وقتی دردها و رنج ها تحمل ناپذیر می شود، دیگر صدای فریادی شنیده نمی شود. مردی را به قصد کشت زده اند، و آن کسی که شاهد واقعه بوده در ناتوانی سقوط می کند. در این جا هیچ مورد غیر طبیعی و شگفت انگیزی دیده نمی شود. وقتی جنایت مثل باران فرو می ریزد، دیگر هیچ کس صدایش در نمی آید که دست دژخیم را متوقف کند».

واقعیت امور چنین است. ولی چه باید کرد؟ آیا واقعا هیچ راهی برای بازگرداندن مردم به رؤیت واقعیت دهشتناک وجود ندارد؟ چرا مردم روی گردان می شوند؟ علت این است که امکان مداخله در آن را ندارند. اگر امکان کمک به آنها را نداشته باشند، روی دردها و رنج های دیگران توقف نمی کنند و آن را واپس می زنند. ضربه را وقتی می توانیم تحمل کنیم که بدانیم از کجا، کی و به چه دلیلی و به چه هدفی وارد می شود. و وقتی می توانیم ضربه را متوقف کنیم، که امکان آن وجود داشته باشد، حتی در اشکال بسیار نازل، در این صورت است که می توانیم یار غم خوار قربانیان باشیم. در شرایط دیگری هم می توانیم به فکر قربانیان باشیم، ولی نه در دراز مدت، در هر صورت نه وقتی که ضربات مثل تگرگ بر قربانیان می بارد. در نتیجه باید پرسید، این ضربه ها برای چیست؟ چرا فرهنگ، یا چیزی که به این نام برای ما باقی گذاشته اند، چرا این گونه با آن رفتار می کنند؟ و چرا فرهنگ باید وزنه ای سنگین و دست و پا گیر تلقی شود؟ چرا زندگی میلیون ها انسان، شمار بسیاری از آنها تا این اندازه به فقر کشیده شده و نیمی از آن کاملا ویران شده است؟

بین ما افرادی هستند که پاسخ این پرسش را دارند و می گویند : وحشی گری است. این افراد بر این باور هستند که گویی بی هیچ دلیل قابل تشخیصی بشریت دچار افسارگسیختگی شده و آرزویشان این است که بربریتی که مدت ها در خواب بوده و به مثابه پدیده ای غریزی و طبیعی طغیان کرده، به همان شکلی که بروز کرده فروکش کند.

آنهایی که به این شکل می خواهند مسائل را تعریف کنند، خودشان نیز به روشنی احساس می کنند که با پاسخشان راه خیلی دوری نمی روند. و علاوه بر این می دانند که صحیح نیست که به توحش، نیروی طبیعی و قدرت جهنمی شکست ناپذیر نسبت دهند.

علاوه بر این می گویند که در مورد تعلیم و تربیت نوع بشر مسامحت کرده اند. در این زمینه وظایفی داشته ایم که انجام ندادیم و یا وقت آن را نداشته ایم و باید این تأخیر را جبران کنیم و علیه بربریت بسیج شویم. گویی که باید به نظریات بزرگ بازگردیم، نظریات فناپذیری که ما را یک بار در تاریخ نجات داده اند: آزادی، برادری، عدالت اجتماعی، که تاریخ گذشته و اکنون گواه بر کارآیی آن بوده است. پس چه اتفاقی افتاده است؟

به او بگوییم که تو وحشی و فнатیک هستی، او با بزرگداشت فئاتیسم پاسخ می گوید. او را به خشونت و ویران گری متهم کنیم، او به راحتی پا فراتر گذاشته و خرد را محکوم می کند.

فاشیسم نیز بر این باور است که در تعلیم و تربیت توده ها کوتاهی شده است، و از الهامات روحی و تقویت درونی انتظارات زیادی دارد. به بربریت اتاق های شکنجه، مدرسه ها، روزنامه ها و تأثیرهایش را پیوند می زند. تمام ملت را تربیت می کند و در واقع از صبح تا شب کار دیگری بجز تربیت کردن ندارد. البته چیز زیادی هم برای تقسیم کردن با توده ها ندارد: به همین علت کار عظیم تربیتی را راه می اندازد. و از آن جایی که نمی تواند به آنها به اندازه کافی غذا بدهد، نظم و ترتیب یادشان می دهد و چون که نمی تواند در نظام تولیدی اش نظم ایجاد کند، باید جنگ راه بیاندازد، و باید تربیت و شجاعت بدنی را گسترش دهد. فاشیسم نیازمند قربانی کردن قربانیان است، در نتیجه مفهوم فداکاری را گسترش می دهد. به این ترتیب از آدم ها انتظارات بسیاری دارند، در این جا مشخصا افکار خیلی والایی را نمایندگی می کنند.

با این وجود، می دانیم که این افکار والای آموزنده در خدمت چه کسانی است، مطمئنا در خدمت تربیت شده ها نخواهد بود.

ولی از نظریات خودمان چه می توانیم بگوییم؟ حتی آنهایی که ریشه مشکل را در بربریت کمابیش تشخیص داده اند، چیزی نمی گویند، ولی دائما از تعلیم و تربیت و تأثیر گذاری می گویند، از آموزش نیک زیستی و خیرخواهی حرف زده می شود. ولی با ضرورت نیک زیستی و خیرخواهی به نیک زیستی و خیرخواهی نخواهیم رسید، نیکخواهی در هر شرایطی، حتی بدترین، و نه حتی بربریت از بربریت منشأ نمی گیرد.

من به سهم خودم، باور ندارم که بربریت از بربریت بر می آید. حتی وقتی مدعی بربریت نزد بشریت می شویم، باید از بشریت دفاع کرد، حتی اگر بربریت به نفع نباشد. فوجوانگر، دوست من به شکل مزاح آمیزی دربارهٔ روحیهٔ نازی می گوید : پستی عمومی به منفعت شخصی اولویت دارد (در پاسخ به شعار عوام فریبانهٔ نازی ها که می گفتند : منافع عمومی نسبت به منافع فردی اولویت دارد). ولی او در اشتباه بود. بربریت از بربریت منشأ نمی گیرد، بربریت محصول معاملات است. بربریت وقتی خودش را آشکار می سازد که اهل معامله نتوانند امورشان را بدون آن بگذرانند.

در کشور کوچکی که من از آن جا می آیم(دانمارک)، رژیم حاکم که نسبت به خیلی از کشورهای دیگر خشونت کمتری را به کار می بندد، هر هفته پنج هزار سر از بهترین چهارپایان را از بین می برد. مصیبت بار است، ولی ارتباطی به غریزهٔ خون آشامی ندارد که به ناگهان دچار افسار گسیختگی شده باشد. تخریب ذخیرهٔ فرهنگی و تخریب چهارپایان علت یگانه ای دارد که از غریزهٔ بربریت منشأ نمی گیرد. در هر دو مورد، هر چند که برای به وجود آوردن آنها کار پر ارزشی انجام گرفته، بخشی از آن را از بین می برند زیرا این ذخایر دست و پا گیر و هزینه بردار است. وقتی می بینیم که مردم روی پنج قاره از گرسنگی رنج می برند، بی گمان چنین راه کارهایی جنایت است، ولی به هیچ عنوان نسبتی به عمل رایگانی ندارد که از بد سرشتی منشأ گرفته باشد. در نظام های اجتماعی دوران ما، در غالب کشورهای جهان، برای کارهای جنایت آمیز مزد خوبی می پردازند و نیک اندیشی خیلی گران تمام می شود. «انسان خوب بی دفاع است و انسان بی دفاع خوب می خورد : ولی با پستی می توان صاحب همه چیز شد. پستی و رذالت برای ده هزار سال بساطش را پهن کرده است. انسان خوب به محافظ نیازمند است ولی آن را نمی یابد.»

بی آن که برخی مسائل را روشن کرده باشیم، از انسان توقع نیکی نداشته باشیم! و از خودمان نیز نخواهیم که دست به کار ناممکنی بزنیم! افراد را به کارهای فرا انسانی تشویق نکنیم که بی گمان در این صورت خودمان را مانند رژیم مخوف در معرض انتقاداتی قرار می دهیم که با تکیه به خصوصیات بارز انتظار دارد که نظام را تحمل کنند، یعنی نظامی که می گویند ممکن است تغییر کند. تنها از فرهنگ دفاع نکنیم.

به فکر فرهنگی باشیم ولی پیش از همه باید به انسان فکر کنیم!

فرهنگ وقتی نجات پیدا خواهد کرد که انسان نجات پیدا کند. می خواهم در این مورد دچار این اشتباه نشویم و نگوئیم که انسان ها برای فرهنگ ساخته شده اند و نه فرهنگ برای انسان ها!

رفقا، به ریشه های ناهنجاری ها فکر کنیم!

اندیشه نوین بزرگی بیش از پیش بین توده ها در سراسر جهان گسترش یافته و می گوید که ریشه تمام ملالت های ما در مناسبات تولیدی است. این اندیشه بسیار ساده مانند تمام اندیشه های بزرگ توده هایی را به خود جلب کرده که بیش از همه از مناسبات تولیدی موجود و روش های وحشیانه ای که برای دفاع از آن به کار می برند رنج می برند.

این اندیشه در کشوری که یک ششم جهان را در بر می گیرد به واقعیت تبدیل شده است یعنی جایی که ستم دیدگان و آنهایی که مالک و سرمایه دار نبودند قدرت را به دست گرفتند. در آن جا محصولات غذایی و ذخیره فرهنگی مورد تخریب قرار نمی گیرد.

بسیاری از نویسندگانی که از جنایات فاشیسم بیزار هستند، هنوز از این اندیشه بزرگ شناختی نداشته و هنوز ریشه بربریت را بازشناسی نکرده اند. این نویسندگان مانند گذشته هم چنان ممکن است به خطا روند و خشونت فاشیسم را به مثابه خشونتِ رایگان ارزیابی کنند. و در نتیجه رابطه ای بین خشونت فاشیسم و مناسبات تولیدی نمی بینند. در حالی که چنین خشونتِ برای حفظ مناسبات تولیدی موجود ضروری می باشد. فاشیست ها در این مورد حقیقت را می گویند. بین دوستانی که مانند ما از خشونت فاشیست ها بیزار هستند ولی مناسبات تولیدی را مسئول نمی دانند و در رابطه با سرنوشت چنین موضوعی و ضرورت دگرگون ساختن چنین مناسباتی بی اعتنا باقی می مانند مطمئناً نمی توانند در مبارزه ای که باید فاشیسم و خشونت و بربریت را از بین ببرد شرکت داشته باشند. بر عکس، کسانی که در جستجوی ریشه های ملالت هایمان به مناسبات تولیدی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولیدی برخورد کرده و آن را عمیقاً مورد بررسی قرار داده اند به نقطه حساسی نزدیک شده اند و اقلیتی را کشف کرده اند که بی رحمانه قدرت را در چنگشان گرفته اند. این نقطه حساس، مالکیت فردی است که در خدمت استثمار انسان از انسان بوده و از آن با چنگ و دندان دفاع می کنند، و فرهنگی را که دفاع از چنین قانونی را ترویج نمی کند و بشریت مدت های مدید با شور و حرارت و با تمام امیدها و ناامیدی ها برای آن مبارزه کرده است، از بین می برند.

رفقا، از مناسبات تولیدی حرف بزنیم!

این آن چیزی بود که می خواستم در مبارزه علیه بربریتی که در حال تکوین است به شما بگویم، برای این که در این جا نیز گفته شده باشد، و من نیز آن را گفتم.

ژوئن 1935

پانوشت مترجم :

من نیز این متن را ترجمه کردم که تا من نیز گفته های برتولت برشت را تکرار کرده باشم و گفته باشم. یک بار دیگر و تو نیز بگو. بگو زیرا که بشریت تنها در گفتن این حقیقت ساده است که بشریت به مفهوم بالنده آن خواهد بود و با چنین فرهنگی است که ما می توانیم به مصاف بربریت در دوران خودمان برویم. حقیقت ساده، منشأ بربریت و بهیمیت : مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است.

16 مارس 2011